فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc534107726)

[صحیفه، جفر، جامعه و مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها 2](#_Toc534107727)

[منابع علم ائمه علیهم السلام 2](#_Toc534107728)

[روایت اول 2](#_Toc534107729)

[روایت دوم 4](#_Toc534107730)

[تقریر استدلال دلیل معارض 4](#_Toc534107731)

[پاسخ از دلیل معارض 4](#_Toc534107732)

[ان قلت و قلت 5](#_Toc534107733)

[بیان تکمیلی 6](#_Toc534107734)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / مطلق و مقید /قاعده «تمسک به اطلاق در مسائل مستحدثه»

## اشاره

بحث ما در مورد روایات معارض با مقوله تبیاناً لکل شیء بود، یک بخش از این روایات معارض، بحث تفویض بود.

روایت چهارم در باب **«اَلتَّفْوِيضِ إِلَى رَسُولِ اَللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِلَى اَلْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ اَلسَّلاَمُ فِي أَمْرِ اَلدِّين»** اصول کافی فرمودند: «فأجاز الله ذلک»، خداوند اجازه داد.

## صحیفه، جفر، جامعه و مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها

گروه دیگر از روایات؛ اخباری است که درباره کتاب‌هایی مثل صحیفه و جفر و جامعه و مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها نقل شده است، این‌ها هم مجموعه روایاتی است که در کتب روایی‌مان شاهد هستیم، حاصل و مفاد این مجموعه روایات طائفه دوم که به‌عنوان معارض ذکر می‌کنیم، این است که؛ ائمه علیهم‌السلام دارای کتاب‌ها و منابع کتابی به جز قرآن بوده‌اند که از ناحیه خداوند و پیامبر در دست آن‌ها قرار گرفته بود.

## منابع علم ائمه علیهم السلام

چیزی که ما در حال حاضر در دسترس داریم، قرآن و روایات است، اما این مجموعه روایات می‌گوید: ائمه علیهم‌السلام غیر از قرآن و باطن قرآن، منابع وحیانی دیگری داشته‌اند، آن منابع مخصوص آن‌ها است، این تقریباً فی‌الجمله یک قاعده مسلّمی است که ائمه معصومین به جز قرآن منابع دیگری وحیانی در دسترس داشتند و اختصاص به خودشان هم داشته است، آن‌ها در دست ما نیست، منابع ممکن است که یکی یا چند مورد باشد، ظاهر روایات این است که منابع متعدد بوده‌اند.

### روایت اول

اصول کافی ج 1، ص 238 بابٌ فیه ذکرُ صحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمه علیها السلام است، غیر از کافی هم در برخی جاهای دیگر هم داریم، بعید نیست که به ده مورد برسد که این قاعده را بیان می‌کند که ائمه علیهم‌السلام وصل به یک منابعی دیگر بودند که خاصه خودشان بوده است و غیر از قرآن هم بوده است و منابع هم متعدد بوده‌اند.

روایت اول در این باب این است که؛ «**عِدّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمّدٍ عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَجّالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام سِتْراً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَيْتٍ آخَرَ فَاطّلَعَ فِيهِ ثُمّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمّدٍ سَلْ عَمّا بَدَا لَكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنّ شِيعَتَكَ يَتَحَدّثُونَ أَنّ رَسُولَ اللّهِ صل علی علیه و آله و سلم عَلّمَ عَلِيّاً علیه السلام بَاباً يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمّدٍ عَلّمَ رَسُولُ اللّهِ صل علی علیه و آله و سلم عَلِيّاً علیه السلام أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَ اللّهِ الْعِلْمُ قَالَ فَنَكَتَ سَاعَةً فِي الْأَرْضِ ثُمّ قَالَ إِنّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ قَالَ ثُمّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمّدٍ وَ إِنّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِ رَسُولِ اللّهِ صل علی علیه و آله و سلم وَ إِمْلَائِهِ مِنْ فَلْقِ فِيهِ وَ خَطّ عَلِيّ بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلّ شَيْ ءٍ يَحْتَاجُ النّاسُ إِلَيْهِ حَتّی الْأَرْشُ فِي الْخَدْشِ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيّ فَقَالَ تَأْذَنُ لِي يَا أَبَا مُحَمّدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ قَالَ فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَ قَالَ حَتّی أَرْشُ هَذَا كَأَنّهُ مُغْضَبٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَ اللّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ ثُمّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمّ قَالَ وَ إِنّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الْجَفْرُ قَالَ وِعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النّبِيّينَ وَ الْوَصِيّينَ وَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ الّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ قُلْتُ إِنّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ ثُمّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمّ قَالَ وَ إِنّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ علیه السلام وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیه السلام قَالَ قُلْتُ وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیه السلام قَالَ مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرّاتٍ وَ اللّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَ اللّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ ثُمّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمّ قَالَ إِنّ عِنْدَنَا عِلْمَ مَا كَانَ وَ عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَی أَنْ تَقُومَ السّاعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا وَ اللّهِ هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيّ شَيْ ءٍ الْعِلْمُ قَالَ مَا يَحْدُثُ بِاللّيْلِ وَ النّهَارِ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ وَ الشّيْ ءُ بَعْدَ الشّيْ ءِ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَةِ**».

### روایت دوم

 در روایت دوم مصحف حضرت فاطمه سلام‌الله علیها را بیان می کند، «**عِدّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ تَظْهَرُ الزّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ وَ ذَلِكَ أَنّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیه السلام قَالَ قُلْتُ وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنّ اللّهَ تَعَالَی لَمّا قَبَضَ نَبِيّهُ صل علی علیه و آله و سلم دَخَلَ عَلَی فَاطِمَةَ علیه السلام مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلّا اللّهُ عَزّ وَ جَلّ فَأَرْسَلَ اللّهُ إِلَيْهَا مَلَكاً يُسَلّي غَمّهَا وَ يُحَدّثُهَا فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكِ وَ سَمِعْتِ الصّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمَتْهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَكْتُبُ كُلّ مَا سَمِعَ حَتّی أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفاً قَالَ ثُمّ قَالَ أَمَا إِنّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْ ءٌ مِنَ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَكُونُ**»، ظاهر این روایت این است که بیشتر کتاب تکوین است و عالم تکوین را نشان می‌دهد، بحث تشریع در آن نیست، در کتب دیگر تصریحاتی وجود دارد که مسائل تشریع هم در آن‌ها هست.

## تقریر استدلال دلیل معارض

پس در طائفه دوم از معارض مفهومی که از آیات و روایات ذیلش استفاده کردیم، حاصل کلام این مجموعه این است که علم ائمه علیهم‌السلام دو منبع دارد، غیر از قرآن یک علم دیگری دارند که از رسول خدا گرفته‌اند و کتاب‌هایی مانند جفر و جامعه و مصحف وجود دارد که با املاء رسول خدا است، بعضی از نوشته‌ها را امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشتند، حتی در مورد بعضی از آن هست که فرشته آن را املاء می‌کرد و حضرت زهرا سلام‌الله علیها می‌نوشتند، راجع به این منابع بیان کرده‌اند که: «لیس فیه من قرآنکم شیءٌ» یا حرفٌ واحد و امثالهم.

این معارض با چیزی است که شما گفتید که همه علوم اولین و آخرین و تشریع و تکوین در قرآن کریم است و علم ائمه به آن برمی‌گردد.

## پاسخ از دلیل معارض

در اینجا چند نکته را باید توجه کرد و احیاناً می‌شود با این‌ها آن قانون را تحفظ کرد و تغییر نداد و به این معارضه طائفه دومی که اشاره شد، پاسخ داد.

مطلب اول این است که؛ همه این‌ها یا عمدتاً مربوط به علم ائمه است، این علم به پیامبر خدا می‌رسد و پیامبر خدا ابوابی را از علم به روی امیرالمؤمنین گشودند یا ودایعی و مصحف‌هایی را برای ائمه علیهم‌السلام باقی گذاشت و به آن‌ها منتقل کرد، غالب این‌ها این است که به‌واسطه پیامبر غیر از قرآن، چیزهایی دیگر داده شده است، این منافاتی ندارد که پیامبر این علوم و محتوا را از آن بواطن و بطون قرآن به دست آورده است و به ائمه سپرده است.

علومی که در قالب جفر و جامعه و مصحف و صحیفه در این قالب به ائمه سپرده است، محتوای این‌ها را پیامبر از بطن قرآن به دست آورده است و به ائمه سپرده است، این محتمل است.

### ان قلت و قلت

آنچه این محتمل را با مقداری مشکل مواجه می کند، این است که؛ در چند مورد ذکرشده که؛ «و الله ما فیه من قرآنکم حرفٌ واحد»، در جفر و جامعه و مصحف و صحیفه یک حرفی از قرآن وجود ندارد، اینکه حرفی از قرآن وجود ندارد را می‌شود به دو معنا تعبیر کرد:

1 – اینکه یعنی هیچ علمی از قرآن در این‌ها وجود ندارد.

2 – اینکه یعنی شکل قرآن در این موارد نیست.

حضرت می‌خواهد تأکید بکند که قرآن تحریف نشده است، چیزی از قرآن کاسته نشده است، چیزی که در آنجا هست، از ظاهر قرآنی و الفاظ آن چیزی در آن نیست.

غیر از این جمله، بقیه مضامینی که در این روایات ذکر شده است، آن‌ها می‌گویند: علومی در کتبی بوده که در دستشان بوده و اصلش هم از پیامبر بوده است، اما اینکه پیامبر این مفاد و مضمون را از کجا آورده‌اند، این مفاد و مضمون در قرآن هست یا نیست، در بقیه روایات چیزی نیست.

در چند روایات ذکر شده که؛ «ما فیه من قرآنکم حرفٌ واحد»، اینجا چند احتمال وجود دارد:

1 – احتمال اول این است که؛ هیچ مضمون باطنی و مضمون ظاهری قرآن در این نیست.

2 – احتمال دوم این است که؛ در آن از ظاهر لفظی قرآن چیزی نیست.

به نظر می‌آید که ظاهر دومی است، اگر هم نباشد، حداقل محتمل است، چیز روشن و واضحی نیست که «ما فیه من قرآنکم حرفٌ واحد» که هیچی از علوم قرآن به هیچ نحو در آن نیست و قرآن یک‌چیزهای محدودی است که غیر از این است.

به نظر نمی‌آید که این مجموعه روایات هم بتواند شمول قرآن را نفی بکند.

### بیان تکمیلی

بیان تکمیلی این است که ممکن است روایاتی بگوید: ما یک علومی داریم که از طریق دیگری و از طُرُق اتصالی که به عالم غیب برقرار می‌کنیم، ما یک علمی پیدا می‌کنیم، این هم معنایش این نیست که آن در قرآن نیست.

جواب اول ما این بود که؛ این‌ها نهایتاً به باطن قرآن برمی‌گردد، جواب دوم این است که؛ بگوییم: این روایات می‌گوید: علومی از مجاری می‌گیریم که از مجرای قرآن نیست، این معنایش این نیست که در قرآن نیست، بلکه آن‌هم مجرایی است که ائمه علیهم‌السلام طی می‌کنند، مجرایی را ائمه طی می‌کنند، ضمن اینکه آن مجرا و کانال قرآن در جای خودش محفوظ است.

راجع به «ما من شیءٍ إلّا و فیه کتابٌ أو خبر» چهار مطلب بیان کردیم، چند مطلب دیگر در تکمیل آن هست که بیان خواهیم کرد.